

جنگی برای تأمین منافع آمریکا

دارد که او را مجبور کند تا از آنها خارج شود و این موضوع به این دلیل است که اکنون اعتقادی فزاینده - که بر پایه لفاظیهای خود ما استوار است - وجود دارد که آقای بن لادن و افراد او در حال فرار هستند، و غرب مشتاق یافتن مکانهای اختفای آنهاست.

من این قدر مطمئن نیستم و تردید دارم که آقای بن لادن در این لحظه در حال انجام چه کاری است. در حقیقت، من به هیچ وجه مطمئن نیستم که ما - یعنی غرب - در حال انجام چه کاری هستیم. البته این واقعیت دارد که ناوشکنها، ناوهای هواپیمابر و بمب افکنهای سنگین و نیروهای مادر مرحله تجمع در منطقه عمومی

یا، من فکر می‌کنم امروز، با این کلاشینکف ای کی ۴۷ که در "کتا" ساخته شده است، یا یکی از آن موشکهای کوچک خوش ظاهر "بلوپایپ" که ما در اوایل دهه ۸۰ به وفور به مجاهدین دادیم تا بتوانند دشمنان روسی خود و ما را بکشند.

اما من درباره گردنه‌ها بیشتر فکر کرده‌ام، دره‌های عمیق و کوههای مرتفع، دیوارهای صخره‌ای عمودی به ارتفاع چهار هزار پا، غارها و تونلهای عظیم که بن لادن از میان آنها به طرف کوهها رفته است.

احتمالا در اینجا گودالهایی وجود دارد که غرب - که همیشه تصور کرده آقای بن لادن لطف کرده فرار کرده و در آنها پنهان شده است - قصد

مقاله زیر را رابرت فیسک، روزنامه نگار معروف انگلیسی که سالها در افغانستان مأموریت روزنامه نگاری داشته، نوشته است. او عنوان مقاله خود را که در شماره ۲۵ سپتامبر (۳ مهرماه جاری) روزنامه معروف ایندپندنت چاپ شده "این جنگ علیه ترور نیست، جنگی بر ضد دشمنان آمریکا است" انتخاب کرده، اما "گزارش" عنوان بالا را برای خواننده ایرانی مناسب تشخیص داد.

این مقاله تردیدهای شایان توجهی را مورد بررسی قرار داده است.

از ما خواسته شده است از جنگی حمایت کنیم که به نظر می‌رسد اهداف آن همان قدر که غلط انداز است، محرمانه نیز هست.

هنگامی که من به عنوان روزنامه نگار در افغانستان به سر می‌بردم و رویدادهای اشغال این کشور به وسیله شوروی را پوشش می‌دادم، گاهی با اتومبیل و از طریق جلال آباد، به پاکستان می‌رفتم و برای استراحت در پیشاور اقامت می‌کردم. در هتل قدیمی و غارمانند "اینترکننتینانتال"، من مقاله‌های خود را بایک دستگاه کهنه تلکس در کنار دفتری که بر روی آن نوشته شده بود: "رییس حسابداری" پانچ می‌کردم. بر روی دیوار کنار این دفتر قابی وجود داشت که در آن چهار خط از اشعار کیلینگ نوشته شده بود و من هنوز آن را به خاطر دارم:

درگیری در یک پاسگاه مرزی

تاختن در یک گردنه تاریک

پنج هزار یونند تحصیلات

بایک تفنگ پنج رویه ای افغانی به زمین افتاد.



تانک‌های چیفتن انگلیسی در آستانه حمله به افغانستان در حال تمرین در نزدیکی پایگاه خود در سلطان نشین عمان. آیا این تانک‌ها در سرزمین کوهستانی افغانستان می‌توانند مانند دشت‌ها و جلگه‌های فراخ در عراق مانور بدهند؟

خلیج [فارس] هستند. نیروهای ویژه ما - همان طور که در خاورمیانه گفته می شود - در حال حاضر مشغول صعود از ارتفاعات شمال افغانستان، در منطقه ای هستند که هنوز تحت کنترل نیروهای احمدشاه مسعود فقید است.

اما ما دقیقاً در نظر داریم چه کاری انجام دهیم؟ آقای بن لادن را برابریم؟ به اردوگاههای او هجوم بیاوریم و همه آنها، آقای بن لادن و همه افراد شبکه او را - الجزایری، مصری، اردنی، سوری و اعراب خلیج فارس - بکشیم؟

یا این که آقای بن لادن فقط فصل اول حادثه جویی مادر خاورمیانه است، که بعداً به عراق برای سرنگونی صدام حسین، از بین بردن حزب الله در لبنان، تحقیر سوریه، خوار کردن ایران، استقرار مجدد یک روند صلح ریاکارانه دیگر بین اسرائیل و فلسطینیها، گسترش پیدا خواهد کرد؟

اگر این پرسش ها به نظر شما خیالپردازی می آید، پس باید به آنچه از جانب واشنگتن و تل آویو شنیده می شود، گوش کنید. در حالی که منابع نیویورک تایمز در پنتاگون می گویند که ممکن است صدام در مرحله دوم قرار داشته باشد، اسرائیلیها می کوشند لبنان را به یک یادو بمب گذاری، به همراه آشغال دانی کوچک عرفات که در آنجا اسرائیلیها، "میرابایل دیکتو" یکی از کانونهای بن لادن، را یافتند، به عنوان کانون ترور جهان معرفی کنند.

اعراب نیز، البته خواستار پایان بخشیدن به تروریسم در جهان هستند. اما آنها مایل هستند که چند نام دیگر را به این فهرست اضافه کنند. فلسطینیها مایلند ببینند که نام آقای شارون به دلیل کشتار صبرا و شتیلا - یک سلاخی تروریستی بود و متحدین لبنانی اسرائیل، که توسط ارتش این کشور آموزش دیده بودند، در سال ۱۹۸۲ مرتکب آن شدند - در فهرست اسامی تروریستها قرار گیرد. در آن ماجرا، هزار و هشتصد نفر کشته شدند؛ این تنها یک چهارم تعدادی است که در حملات ۱۱ سپتامبر [نیویورک و واشنگتن] کشته شدند. سوریهای شهر "حما" نیز انتظار دارند که اسم رفعت الاسد (برادر رییس جمهور فقید روسیه) را به دلیل یک کشتار جمعی

که تیپهای او در همان سال در شهر "حما" مرتکب شدند، در فهرست اسامی تروریستها قرار دهند. در این قتل عام بیست هزار نفر کشته شدند. این تعداد بیش از دو برابر تعداد کشته شدگان در روز ۱۱ سپتامبر است.

لبنانیها مایلند آن گروه از افسران اسرائیلی را که تهاجم به لبنان را در سال ۱۹۸۲ طراحی کردند، و در آن هفده هزار و پانصد نفر کشته شدند، محاکمه کنند - که این تعداد نیز بسیار بیشتر از دو برابر آمار حملات ۱۱ سپتامبر است. مسیحیهای سودانی نیز مایلند رییس جمهور عمرالبشیر، به دلیل قتل عام به دادگاه احضار شود.

از ما خواسته شده است از جنگی حمایت کنیم که به نظر می رسد اهداف آن همان قدر که غلط اند از است، مجرمانه نیز هست

اما همان طور که آمریکاییها مشخص کرده اند، آنها به دنبال دشمنان تروریست خود هستند، نه دوستان تروریست خود (تروریست هایی که مردم را خارج از حیطه منافع آمریکا سلاخی کرده اند). حتی تروریست هایی که در آمریکا راحت زندگی می کنند، اما به آمریکاییها آسیبی نرسانده اند، در امان هستند. برای مثال، می توان از شبه نظامیان طرفدار اسرائیل نام برد که در سال ۱۹۸۰ در لبنان دو سرباز ایرلندی سازمان ملل را کشتند و اکنون بعد از آن که از تل آویو صحیح و سالم خارج شدند، در دیترویت زندگی می کنند. اگر "اف.بی.آی" علاقه مند باشد، ایرلندی ها اسم و آدرس این افراد را دارند، اما آنها علاقه ای به این موضوع ندارند.

بنابراین از ما خواسته نشده است که واقعا علیه "تروریسم جهانی" بجنگیم. از ما خواسته شده است که علیه دشمنان آمریکای بجنگیم. اگر این به معنای شکار قاتلینی است که در پشت و حشیری های نیویورک و واشنگتن قرار

دارند، افراد بسیار کمی ممکن است به این کار اعتراض کنند. اما این سؤال مطرح می شود که چرا این هزاران نفر بی گناه مهم تر و برای تلاش ها و شاید کشته شدن ما [در این راه] ارزشمندتر هستند - تا هزاران نفر بیگناه دیگر. همچنین یک سؤال بسیار ناراحت کننده تر مطرح می شود: آیا منظور این است که این جنایت علیه بشریت که در روز ۱۱ سپتامبر در آمریکا رخ داد، به محاکمه کشیده شود یا قرار است یک حمله وحشیانه نظامی برای گسترش قدرت سیاسی آمریکا در خاورمیانه انجام شود؟

هر کدام از این دو باشد، از ما خواسته شده است از جنگی حمایت کنیم که به نظر می رسد اهداف آن همانقدر که غلط اند از است، مجرمانه نیز هست. آمریکا به ما گفته است که این جنگ با تمام جنگهای دیگر متفاوت است. اما به نظر می رسد که یکی از تفاوت های آن این است که ما نمی دانیم چه کسی و برای چه مدتی جنگ خواهیم کرد.

مطمئناً هیچ ابتکار سیاسی جدیدی، هیچ مشارکت سیاسی واقعی در خاورمیانه، هیچ عدالت بی طرفانه ای، احتمالاً در این نبرد بی پایان وجود نخواهد داشت. ناامیدی و تحقیر و رنج مردم خاورمیانه از دلایل جنگ ما به حساب نمی آید - تنها ناامیدی و تحقیر و رنج آمریکاییها و اروپاییها، دلیل آن است.

اما در مورد آقای بن لادن، هیچ کس باور نمی کند که طالبان و افعال محل اختفای او اطلاعی ندارد. او در افغانستان است. آیا او واقعا در زمین فرورفته است؟ در زمان جنگ با شوروی او بارها و بارها ظاهر می شد تا علیه اشغالگران روسی در افغانستان بجنگد و به دو مین ابر قدرت جهان حمله کند. با شش بار زخمی شدن، او استاد کمینهای مرگبار بود، همانطور که روسها با شکست خود به این مسأله پی بردند. اما - اگر این کار آقای بن لادن بوده است - به معنی این نیست که او دوباره نخواهد جنگید و او در سرزمین خود خواهد جنگید. گردنه های تاریک زیادی وجود دارند که ممکن است ما در آنها پیش برویم و تفنگهای ارزان قیمت بسیاری وجود دارند که به طرف ماشلیک شوند و این اصلا یک جنگ از نوع جدید نخواهد بود.